

روش نویسندگی

دکتر اسدالذہا میبشری

فهرست مندرجات

<u>صفحة</u>	<u>عنوان</u>
۱	مقدمه
۳	فایده آموختن این فن چیست؟
۳	۱- تکامل السایت
۴	۲- تربیت روانی
۵	۳- فهمیدن و فهماندن علوم و هنرها و حرفه‌ها
۶	۴- حفظ ملیت
۱۰	آیا میتوان خوب نوشتن را آموخت؟
۲۰	فصل اول- منطق سخن
	<u>قسمت اول:</u>
۲۲	کلمه
۲۶	نسی بودن کلمات
۲۷	آهنگ کلمات
۲۸	رابطه املا با معانی
۲۹	افروندن نیروی کلمات
۲۹	۱- پیوند کلمات
۳۴	تعبیر اثر کلمات
۳۵	تأثیر زمان و مکان در کلمات

۳۶	صفت
۳۷	۲- مقایسهٔ اشیاء و معانی
۳۹	تشبیه
۴۰	مجاز
۴۰	استعاره
۴۱	کنایه
	<u>قسمت دوم:</u>
۴۲	جمله
	شرایط زیبایی جمله
۴۴	۱- جمله کوتاه باشد (ایجاز)
۴۷	امتحان صحت جمله
۴۷	جمله کوتاه چیست؟
۵۱	۲- جمله مورون و حوش آهنگ باشد
۵۲	۳- کلمات جمله مکرر باشد
۵۳	۴- کلمات و معانی جمله ، متناسب باشد
۵۶	فصل دوم - ارکان سخن
	<u>قسمت اول :</u>
۵۷	موضوع سخن
۶۵	انتخاب موضوع
۷۰	قسمت دوم - طرار بندی یا طرح سخن
۷۳	چگونه باید سخن طرار داد

۷۷	تقسیم نندی طرح
۸۰	تناسط طرح
۸۱	سرعت
۸۱	قسمت سوم - انسجام سخن
۸۳	گیرائی سخن
۸۴	چرا؟
۸۹	نات کردن رنگ و ارزش کلمات و جمله ها
۸۹	سیاق سخن
۹۰	سیاق را در طبیعت چگونه می بینیم ؟
۹۳	پایان
۹۵	نقطه گذاری

منطق سخن

مقدمه

هر که برای نوشتن قلم بدست گرفته باشد میداند که قلم ابراری بی اندازه طریف است که بکار بردن آن، هر چه چاکدستی بسیار میخواهد. بسیاری از مردم درس خوانده بزرگواران و دانش و هنر طی کرده اند و وقتی قلم برمیگیرند تا نامه ای دوستانه یا مقاله ای علمی یا ادبی یا سویسد، احساس میکنند که با ابرار پر معنائی سروکار دارند و قلم، این ترانه سارنعمه پرور که یک جهان درک و احساس و دانش و شور و رنگ دارد در دستشان گنگ و لال و سرد و خسته، لب از لب نمیکشاید.

الته طرافت و سنگینی قلم را آنکس احساس میکند که گوهر شاس و مدرك باشد، و نخواهد روی ریشای سخن را بخراند، رگرتنه این ابرار طریف و حیانت حشر را دیوانه وار بر صفحه کاغذ میکشد و بیدریع کشتار میکند. طری به بسیاری از نوشتن های روز میرساند که، تاریک و ناخنکی سخن، و بی بطنی و بی روحی مطلب تا چه اندازه است.

هر روز حماسستی، مثل افتتاح مجلس ما، در نامه و ولتها، سیاد دستاها، کشایش سگاهها، حشند با سوکها، گفتارهای ما، حماسه های وطنی، و ، حطانه ها ایراد و معالجه نوشته میشود، اما بیشتر این گفتارهای

مکرر، نامعانی پست و کلمات زشت و انشاهای علط تنظیم میگردد. کمتر معنی گرم و دلچسبی در دل میگدازد، و کمتر منظور دلخواهی را در قالب مناسبی نشان میدهد.

معدودی کلمات فلک کرده و چرکین در هم افتاده، پیوسته جان (شنودگان محترم)، و (خواندگان ارجمند) را شکبجه میدهد. بخشنامه‌های خشک و بیرمقی است که سایه‌ای از رمان و مگان و اثری از لطیف بیان در آن نیست. مثل سبک قر، قبلا با تراشی حشن آماده شده است و فقط جای اسم و تاریخ در آن حالی است که مناسبست و درآبر میشود. هر يك از اداره‌های دولتی نیز سبک و روشی در نویسندگی اختراع کرده‌اند که با قاعده هیچ‌زمانی همساز نیست. این آثار، در نابودی زبان و آشفتگی بارار سخن بیداد میکند، و مردم که هر روز بیارشان سخاویدن و احبارشان بشیدن بیشتر میشود، بوسیله این آثار متدل، پیوسته قدحهای پر زهر را بر لب میهند و احساس هر را در خود نابود میسازند.

پس، ناچار این پرسش پیش می‌آید که علت این ناتوانی چیست؟ بیشك، علت آنست که ما، ارزش زبان و هر زبان ملی خود را چنانکه باید نمیدانیم و از ایرو آنرا بیفایده و آسان می‌پنداریم، و باین دلیل در محیط داستان و دبیرستان برای آموختن آن کوشش بایسته نمیکنیم و طبیعتاً در کانون خانواده و خانه اجتماع نیز، که از فرهنگ ریشه میگیرد، چیر آموخته‌های نمی‌یابیم.

در صورتیکه، اگر زبان هر قوم دشوارترین و مهمترین موضوع مورد نیاز آن باشد، بیشك در ردیف مشکلترین و مهمترین آنهاست. هر سال، دانش‌آموز باید از خود پرسد که در فن نوشتن و گفتن

نسبت بسال پیش چه سکنه تاریکی را روشن کرده و برای دانستن زمان خود که کلید زندگی اوست چه کوششی نموده است، و کوشد که در نوشتن و گفتن بیرون در سایر درساها، پیوسته آگاهتر و دانشمند تر شود، و زبان گرم و دل انگیز فارسی، زبان مادری خود را، با همه زیباییهای نهفته اش بیامورد.

فایده آموختن این فن چیست؟ - شاید بر خاطر خواننده ای نگردد که « مگر مقصود از نوشتن و گفتن، همانندن مطلب خود و فهمیدن سخن دیگران نیست؟ این امر ساده و آسان را همه میدانند و کوشش در راه آن بی فایده است.»

اکنون، چند فایده از فواید سخندانی را مختصراً برای شما می گوئیم، و در فصلهای آینده، رنگ بارکی از طراوت زبان و اهمیت آن را نشان میدهیم تا ارزش این هنر که اساس زندگی اساس است تا حدی معلوم شود.

۱- تکامل انسایت - در کتابهای آسمانی، سخن ابتدای خلقت و سر لوحه انسایت شناخته شده است. انسایت با پر و بال سخن پرواز میکند و سخندانی هر مرد که اسان و هدیه مردی آفرینش است. سخن، دستی است که در پیچه روح را میکشاید و دیبای بکران درون را آشکار میگرداند. اگر ارباب سخن بگردیم، باقلیم دل و جان اسان بپریم و یکدیگر را به حیوانیم. روحمان تماس بیکدیگر و گرم بیکدیگر در پشت حجاب تن، میتوان آشنا گشت و بر می عشق و مهر را نشان داد، چنانکه، دو نفر در لغافه چرمین و در کنار هم، میتوانند قافله انسانی یکدیگر را بسازند و به چار، تا پایانی عمر در بر روی تیرگی و بافتناحتی سپری میکنند.

وقتی اسان آوار بلند و دست کسبه طلیعت را شنید، آواز را پس

میدهد ، آسان که هنرمند نعمه‌شاس و نعمه‌سار هر ناك طبيعت را چون
 فریاد بلبل و باله موج آشته و رمرمه ماران را بر برک گیاه و گل و ...
 میشود و آثار در حامة نعمه مدیگران میمایاند ، یا شاعر و محسمه
 سار و نقاش ، ريك و مفهوم جهان را می‌بید ، نطق آب و حاك را میشود
 و آن را بزبان شری بیان میکند و حکایت‌های جاسودی را ترجمه‌بار
 میگوید . بالحمایه ، آدمی ، مدد سخن در ژرفای طبیعت سیر میکند و
 نادیای اسرار جهان همراه و هم‌زمان میشود . آنگاه ، از شنیدن آهك
 پرندگان صحرا و فریاد باد و بر خورد سنگها و ... احساس میکند که
 فقط يك نعمه از گلوی گرم طبیعت بیرون می‌آید و تنها يك قلندر سینة
 جهان برای همه موحودات می‌کوند ، و می‌بید که جهان پر درود ، چون
 کوه سیاه پرنور و پر رمرمه محبت است . پس ، با همه موحودات دست
 احلاس و یگانگی داده ، موحود واحدی سرا پسا عشق و فداکاری
 می‌شود .

۲ - تربیت روانی - با سجداتی و معنی آفرینی ، بواحی تیره
 فکر روانی میتود و احساسهای واپس رانده ، حرمانها ، و میل‌های پزمرده
 که در پناهخانه خاطر متراکم و مسروی است و بسا که روزی دیوی اسان
 شکر یا ماری زهر ناك و گرنده شود ، پروانه زیبا و فرشته اس و ملك
 محبت و رحمت می‌گردد .

چون عمل ادراك و بیان سخن اکتسابی است ، و مومرا کز آن در
 هر پاپا پس می‌رود و رشد میکند ، پس اگر اسان در بیخ تفکر و یافتن
 کلمات مناسب و ... تحت حمله‌های رسا را بر خود هم‌وار سازد ، و طوطی
 و را آنچه را میشود و اگر کند ، رفته رفته افق دید و وسعت اندیشه را از

دست میدهد، قوت فکر و قدرت تصورش میمیرد، زبان گفتارش لال میگردد و رنگ جمال او رنگی انسانیش سترده میشود

طغلی که لال است و توانایی سخن گفتن ندارد، پرحاشجوی و کم ادراک میشود کسی که نتواند بحلقه اس اجتماع وحش عظیم شریعت در آید و با مردمان خوگر شود، درنده حوی و دشمن اجتماع میگردد آری، وقتی انسان تفکر نکرد و معنی بیافرید، و از سخن در حور گفتن و اما بد، در میدان بی پایان انسانیت مجال جولان نخواهد داشت. در مقابل برهان ناتوان میشود و محای افکندن تیر حجب، دشنام میگوید و بجای آنکه با سخنان دلکش و معانی ساحرانه، بوی عود و گل پراکند، خاک و خاکستر بيمطقتی بر سر و روی دیگران می پاشد هر که مردانه بر حریف چیره نشود، مردانه مسموم میکند و هر که نور سخن بر چشم دلش نتافت هیچ چیز را ندید، زیرا که در تاریکی هیچ حیر دیده نمیشود

پس، باید سخن آموخت و حد روشن کلمات و معانی را شناخت تا دماغ در حد بدی معانی و دسته کردن گلهای مقصود چیره دست گردد آنگاه، مانند چشمی که از تیرگی کوری حلاص شده باشد، انسان مطلقه الواو را میشناسد، سایه روش را احساس میکند، در دنیای شگرف رنگهای پای میگردد و بارنگهای و بدیع پایان معانی آشنا میشود، دل و حاس تازه میگردد و هر گرم جانکا، و حرکت، حمیس را لمس میکند و آری، در دریای بود، که در اقلیم انسانیت تا اند حاری اسر حاود" سیر میکند

۳ - فهمیدن و فهماندن عالی و هنرها و حرفه ها - پیداست

اگر موضوعی را گفتن و در شن ترا بیه، لیر نمی بر این سخن دیگران در مایم و منو کات خود را مخته و مسجیده بدیگران متعلق سازیم

باید کتابهای علمی و فنی چنان استوار و زیبا، بی هیچ خشکی و
 زندگی، نوشته شود که خواننده در طول خواندن آن، پیوسته نعمتهای
 دلنواز و شیرین بشنود. از یک نقطه شروع حرکت کند، بی پراکندگی
 خاطر و بی آنکه از باصافی کلمات و جمله ها پایش بسکی در آید، با از
 ناموزونی طرح به پیراهه افتد، با آهنگ درای کلمات، سرخوش و پر نشاط،
 از کوتاهترین راه و زیباترین مسیر، سر منزل مقصود برسد. قانونها باید
 طوری تنظیم شود که کاملاً حاکی از مقصود نفس باشد و اراده او را دقیقاً
 در قالب کلمات و سیاق سخن منعکس نماید، و از کلمات مبهم و مرادفهای
 بی مورد و از بیطامی ارکان جمله و ارتیرگی سیاق پیراسته باشد.

دردیای زنده، هیچ کتانی نیست که بیرون از دستور زمان و بی
 شیوائی بیان نوشته شده یازنگ ریسانی و طرافت نداشته باشد. اگر قتل
 نفس حمایت باشد، باید بی قول کرد که بر باد دادن وقت و زندگی مردم
 هم، حمایت است، و بر عکس صرفه جوئی در آن، بخشیدن زندگی و اعطای
 حیات است. از ایرو، آثاری که بر مروج فن نویسدگی باشد، با روشنی
 و جازوب ترا گرفته میشود و مابین طرز، عمر گهربار و پر ارزش خواننده،
 یعنی گرا بیاترین عطیه حیات او، بیپوده تلف نمیگردد. پس، سعادت
 خدمت، مؤلفی راست که نوشته اش با استحکام قواعد زبان و شیوائی سخن
 یاز باشد و مطلب را با سانی و گوارائی در مهر خواننده جای دهد.

۴ - حفظ ملیت

زبان و ادبیات «رقوم»، تصویر رنده حیات و مخزن افکار و نمودار
 فکر و عمل گذشتگان و بالجملة، ملیت آرقوم است که در زیر پتک عوامل
 حیات صورت ثابت گرفته، با نفس گرم آشنا و جریان خون و نوسان دلها،

هماهنگی ثابت و دلر با یافته است .

در طول قرنهای پرحادثه ، سیل افکار و تأثرات ، در اشعاب اعصاب و در جریان گردش خون و در شبکه بافته‌های و خود هر قومی موج رده ، از سینه‌ای سینه‌ای و از دهانی بدماغی و از پدیری نفرندی و از سلسلی نسلی با همه انعکاسات زمان و خاطره‌ها جاری شده ، صورت کلمات و اصطلاحات و کتابه‌ها و استعاره‌ها و ضرب‌المثل‌ها و افسانه‌ها در آمده است . این معانی ، در موج دریای حوادث و علل ، کسوت و ترکیب سخن گرفته است و برای آن کلمات و ترکیبات که گنجینه معانی عظیمی است و در هر يك طنین ترانه‌های تاریخ پیچیده است ، بسی هوش و ذوق و زمان بکار رفته ، و در اثر ایسکه ازدهانی بدهانی غلطیده و در زیر قلمها چرخ حورده ، سستی و ناصافی را از دست داده ، صیقلی و آبدیده گردیده است . مثل شراب کهنه که در گردش پیاله حورشید ، تلخی و دردش را رمان مکیده و قطره‌های آبراز نشاط و گوارایی اساشته باشد

زبان ، دفتر حوادث گذشته و مجموعه قابوهای احتمالی و کتابخانه خاطره سلهاست . سلهاستی که حاکشان در تهیه کرد بادهای وحشی و سرگردان ، توتیای چشم ، و میاله حیاتیشان ، دم گرم و خوشه وای زندگی ماست

یکی از نویسندگان اروپا (۱) میگوید «ملتی که زبان خود را خوب بداند ، هر چند روزی اسیر ملت دیگر گردد ، بمنزله محبوسی است که کلید زندان خود را در جیب داشته باشد . چنین محبوسی ، هر لحظه اراده کند میتواند از زندان خارج شود »

(۱) آلفونس دوده .

امروز ما خود می بینیم که در سر زمین پهنای ایران، با همه
 تشنه سیاسی و مذهبی، چیزی که ما را بهم نزدیک نگه داشته
 است همان چند شعر ارجح و چند ترانه ارتباطی و چند سخن از فردوسی
 و سعدی است که مانند بدای آشنا که در شب ظلمانی، دریابایی بی آب و
 علم بگوش در رسد ما را بهم می خوانند و پیوند میدهد آری همزیبایی
 حویشی و پیوندی است (۱) - زندگی روحی و مادی ما، در ترکیب اندکی
 ادبیات و صرف الی مثل ها و قصه ها و اشارات بدیع، تار و محبت و اس بر دل و جانمان
 کشیده، همدردی و عمق خواری پدید آورده است

هنوز، قیافه سیارش را به گام مرگت، و شیون شیرین را بر بالین خسرو،
 و اندوه حسرت را از دیو دلی شیره می یسیم و می شمویم و صدای سنگین
 چکمه اسکندر در تخت جمشید، و تصرع دارا سر بر روی سکندر، که
 در رواق تاریخ ما پیچیده است بگوش در میرسد هنوز، کاج بلندی را که
 فردوسی بی افکنده، از باد و باران گزند ندیده و گاستان سر سر سهندانی
 را که سعدی حدسدی کرده، تاره و خوش است و گندهانی که به مهندسی
 نظامی سر کشیده شکوه مهنداست و طلسم قصیده مدائن، ایوان کسری را
 از فروریختن حفظ کرده است، و هنوز با همگ ترانه های حافظ، « سرود
 زهره برقص آورد مسیحارا »

باری، تصویر دل و جان، و حوادث و زمان را کلمات نقشندی میکند
 و حوادث در سینه نگاه میدارد، و تکاپوی روحی گذشتگان، با همان تارگی
 و حیات، همیشه در گنجینه کلمات محفوظ می ماند

باید بیاد آورد که قریب است، ملت های رفته و اقوام رفته، سر شکست این

(۱) - مشوی مولوی

هنر آگاه ، در راه این مقصود کوششها کرده اند و میکنند در طی زمانیکه ما با تیشه نوشته های زشت و گمنامهای ناهنجار ، این امنگاه زندگی و شرف را درهم میکوبیم ، آنان صیقل این آینه و حره را بجان میکوشند و در يك عملیت خود را با آراستن و پیراستن آن حلا میکنند .

در فرهنگستانها ، مردان حاوید ، کلمات را پیوسته وامیرسند و تل و آب میافزایند ، با صافی آرا میگیرند و ادای مقصود و شپوائی سخن را راه میجویند و همانگونه که لالان و کسکارا سخن میآموزند ، لالی و گنگی نهاد اسارا بر طرف میکنند و کلمه زبان خود را تا آسمان بالا میرسد ، گرداگرد حیات ادبی و ملی و معنوی خود دژی میکشند که هیچ بیرونی آرا درهم نتواند شکست ، جریان سیل افکار علمی و حیات ادبی را راه میکشایند ، و بر حیات را با چراغ سخندان ، گرمی و حاویدایی میدهند اما هنورما ، دستور زبان مدون و فرهنگستانی راهنمای زبان نداریم

بویسند این دفتر و طیفه خود دانست که مختصری در فن نگارش برای مطالعه دانش آموزان بویسد و بر دیگران است که با خرده گیری از این نوشته ، اگر استاهی رفته باز نمایند تا در این راه قدمی برداشته باشیم و نیز آنچه خود میباشند بویسد و در داوریکاه افکار آورند تا در آن بار ر آریایی شود ، باشد که این حصار که رو بویرانی است آمان و بر کشیده شود و روح ما از گنگی و تیرگی بدر آید و سررهایی که مرکز وحی و تسریل زبانی دلکش یارسی است از تیر و آریگانگان در امان ماند و در آن سعادت ساها فراهم گردد

همه میدانند که در ایران زمین ، برخلاف دیبای عرب و جهان عرب ،

بیشتر آثار ادبی منظوم است و جز در سالهای اخیر، نویسندگان کمتر بنثر نویسی پرداخته‌اند، و با آنکه همه چیز در مرحله صرافیه و موشکافی پیرامته و کامل میشود، نسبت با آثار موجود، صرافیه مایسته معمول نشده و ارزش هنری آن در معرض بحث بیامده است.

نثر ما، نوزاد است که باید از نخست با کوشش فراوان در پیدایشش بکوشیم و برای پیشرفت آن از هیچ انتقاد منطقی باز نایستیم. اگر در این دفتر، گاهی قول نویسندگان بیگانه را یاد کنیم از آنروست که آنان پیش از ما در این شیوه قدم نهاده‌اند و آزمایشهای فراوان دارند

آیا میتوان خوب نوشتن را آموخت ؟

گروهی از مردم، بعلت خود را از قریحه ادبی بر کنار میدادند و میپندارند ذوق زیبا نوشتن و شیوا گفتن ندارند این تصور نادرست است و هر انسان معمولی میتواند هر دانش و هنری را بیاموزد و با کوششی مقابون، در آن کامیاب گردد

اصل طبیعی برای یافتن، جستن است - اما چگونه باید جست، برای این منظور چهار قاعده مینویسیم

۱ - هر کار و هر هنر، از ته کمر و کوشش تغذیه میکند و از ظاهارت و صفا چاشنی میگردد کار دشوار، در اثر حد و تمرین پیوسته آسانتر میشود تا وقتی ملکه گردد

اما، تمکر و کوشش وقتی سودمند است که بهدایت عقل و باور منطقی صورت پذیرد

بعضی بر آسده که دل ، سرچشمه سخن و بیضگناه ادب است ، و ترانه
 سخن از آن آسمان بر میخزد
 آینه دل ، چون شود صافی و پاک
 نقشها بینی برون از آب و خاک (۱)
 آری ، با مرگ دل ، خنده آفتاب پنهان میشود و آواز چنگ ره ره
 مگوش نمیرسد ، همی صافی بر خاطر تیره نمیکرد و تا غبار راه نشینند
 نظر نمیتوان کرد .

چرا گویند گاهی چون حافظ فردوسی جاریداند؟
 نخست چیس نظر میرسد که کلمات دلکش و نرم ، و ترکیبات
 بلند و دلنشین ، این مایه عظمت و جلال مگفته آسان داده است .
 اما ، وقتی کلماتی از آندست بهم پیوسته شود ، معلوم میگردد که
 آندریای پرموج و پرگهر را ، تنها کلمات جمیل ایجاد نکرده است
 آنگاه ، تصور میشود که شاید مطالب عرفانی آنهمه جلال و جمال
 آفریده است این بار مطالب عرفانی را در قالب کلمات جمیل و چابک
 میریزد و بز میبید « تفاوت از زمین تا آسمان است » .

آری ، نازک اندیشی و بلند فکری و ترکیب و جمال کلمات از
 ارکان حاویدایی ایسگونه سخنان است اما ، گذشته از این ، و گذشته از
 آنکه این فرزندان زبده شریعت محصول هزاران ریح چرخ و فلک ، و
 صدای زمان و اجتماع خود بوده اند و در حلقه ای از ر بچیر زمان جای داشته اند
 که در سلسله بی پایان زمان ، آن حلقه ها مکرر نخواهد شد ، علت اصلی این

پایگاه آنست که از روح باصفای خود در آن سخنان چاشنی زده‌اند ، و
تصویر دلی حورشیدوش در سیاق گفتارشان متحلی است
گر انگشت سلیمانی باشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی (۱)

اگر سخسرانی چون حافظ ، عمر یا مستی میگردارید و بامعشوق
باری و بیخبری جهان میگذاشت ، سخنانش رنگ جمال جاوید میگرد
و در رواق بلند و بر هیاهوی جهان ، عوغای ابدی ، عوغای که هرگز
خاموش نخواهد شد ، در میافکند - زهره باهنگ چنگش در چرخ می-
رقصید و قدمیان شعرش از بر نمیگردند - بلکه ، می رشته اعصابش
را درهم میگست ، و گنجینه دماغش دسترد میزد ، و خاصه قلش را
ویران میساخت آنگاه ، بحای این عطر دلانبر که هنوز از گلزار خاطر
او میورد و مستی میبخشد ، بوی می مشام میرسید

سك ، سكر و حی که به رهتگه ارواح راه یافته ، و با ساکنان
حرم سر عاف ملکوت ، ساغر مستانه رده ، زده بکته‌های سحر و روش
و شب تیره را در یافته ، و با اشک صبح و آه شب همشین بوده است ، شرا
بامی و معشوق سپری نمیکرده ، ورنه جام جهان بیشتر از دست میافتاد و
در هم میشکست ، و در آینه صبح اینهمه جلوه نمیدهد و در فکرش چندین
معنی جمیل بیثبات و چنین برگزیده های جمال دست بیثبات این
سیم سخن که دماغ حار او دانه عطر آگین میکند ، از گلستان خاطری
میوزد که قرآن را ما چارده روایت از بر داشته و با طبیعت پر آفرین و
پر شگفتی ، هماغوش و همکار بوده است

(۱) حافظ

آری، همه آثار بلند و جاوید، زاده ایمان صاف و دل الهام پذیر است، اما، مترجم سخنان دل جز فکر چیزی نیست همیشه دل احساس میکند ولی فکر آن احساس را بیان مینماید، ورنه تأثرات شدید خاهش است و ترجمهٔ رجبها فریاد، و بیان شادیا و حیرتها، قهقهه و تبسم و تحسین است. پاکیزگی روح و صفای دل، قابلیت ادراک را بیشتر و حاصل کوشش را پربارتر میکند، اما، شرط اصلی رسیدن مقصود را، تفکر و کوشش است باید فکر را نیرو داد و احساس را صیقل زد، و از مرك دل که تیره‌ترین مرگهاست گریخت

پس، اگر بعضی معتقدند که دل قرارگاه معانی است، باین تعبیر است که طهارت و صفا، دریافتن نازکی های فکر را مؤثر است اما، بیشک منشأ هر چیز فکر آدمی است. با تفکر و دقت بعالم معنی میتوان راه یافت، و با چشم هوش جهان را میتوان دید کوشش، استعدادها میبندد و دشواریها را میکاهد، و رفته رفته وسعت نظر پدید میآورد، و افق دید را در بینهایت قرار میدهد آنکاه، اسان با طبیعت مرموز آشنا میگردد، رمز آنرا میشکافد، بکنجینه های بدیعش راه می یابد، دفتر طبیعت را میخواند، کتاب و خود را مطالعه میکند و بعالم نبات و جماد وارد میشود.

کسیکه بتفکر و دقت خو گرفت، و با انتقاد و نکته جوئی بر نازکی طمع و بیروی دیدار رود، کم کم چشمش باز میشود و با آن چشم آشنا، تناسب اشیاء و عمق لرواح و حالت اجسام و بازی رنگها و احتلاوی قیافهها و ملرز گفتارها و شیوه نوشتهها و انتخاب حرفهها و آرایش جامهها و معنی نگاهها و احساس حیوانها و گیاهها و، را می بیند و میسجد، مثلا از رنگ برك گیاهی ادراک میکند که آن گیاه در تمای آب است و فریاد عطش بر میکشد.

و از حالت درختی ، سیرابی و خندایش را احساس میکند وقتی بکتابی و
مطلبی بر میخورد ، حاصل عمر و خلاصه زندگی هزاران انسان را در آن
متر اکم میبیند و بی خیال و سبکسر از آن میگذرد . در يك شعر زیبا یا يك
نوشه نغز ، یا يك قانون علمی و هنری ، یا يك ضرب المثل ، یا يك طراحی گل ،
یا يك درخت و يك قطعه سنگ حاصل کار که کون و مکان و دستریج قرن ها
کوشش جریح و فلترا مشاهده میکند در هر رد پای اثر راهگذاری
می بیند ، و در این جهان که خانه جاویدها ، خانه ای بس شکفت و ریاست ،
با همه چیز ما نوس میگردد و آنرا می شناسد .

وقتی همه چیز را بدقت دید و بتفکر پرداخت ، در عمق آفرینش فرو
میرود و از هر چیز الهام میگیرد .

زان پس ، خورشید معانی آسمان دلش را پر نور میکند و گلستانی عظیم
در نهاسخانه خاطرش میروید ، رشد میکند و بارور میگردد آن گاه ، به
تنها در زمان واقعی خود زیست میکند ، بلکه عمر کوتاهش گذشته و آینده
متصل میشود . دیگر ، از زمره مردم فانی شدنی نیست ، بلکه دفتر زندگی
کوتاه و موقت را پاره کرده ، موجودی میشود که از ازل تا مابد سیر میکند
و میدان زندگی جاوید جولانگاه او میگردد

همانگونه که رنجها در معرو اعصاب ما اثر میگذارد ، بصورت موی
سپید و چین رخسار در کالبدمان نقش می بندد ، همچنان ، حاصل و ارسیهای ما
بیز در کشتزار خاطرمان افشاند می شود ، سبز و بارور میگردد و گلشن ها
میسازد آن گاه ، تا بکنجیه خاطر دست بریم ، همه معانی در خدمت ما
کمر بر بسته ، صد دسته گل دماغ پرور در بل ما میتپند تا نوشته خود را
کلپیر اکیم

باری، انسان بهتر زنده میشود و کلید این باغ نغزورنگین را که باغ
زندگی است، با تفکر و کوشش بدست میآورد
۴- خواندن آثار نویسندگان وازبر کردن آن.

سداتی میبایدت لب دوختن وز سخنندان سخن آموختن
تا بیاورد نگوید صد یکی وربگوید حشو گوید بیشکی (۱)
باخواندن آثار فصیح و زیبا، بگنجینه‌هایی که گذشتگان ما را میراث
نهاده‌اند راه مییابیم و از آن سود میریم در هر کار، باید از اندوخته
عظیمی که میراث بشریت است استفاده کرد، و رنه، اگر انسان بخواهد در
هر چیز از ابتدائی‌ترین فکر آثار کار کند، هرگز مهلت و توفیق بدست
نخواهد آورد.

عمرها گذشته تا مطلق معلوم شده و روزگار هاسپری گردیده تا کلمه‌ای
در زیر زبان و قلم، نرم و صیقلی گردیده و امروز آنرا چون مروارید عسلان می
یابیم پس، یکی از مسائل خوب نوشتن، مطالعه آثار ادبی ممتاز است تا از
سیاق و موضوع و شیوه خدایان سخن و ارزشی که کلمات زاده اند و ترکیباتی
که آفریده اند سود جست وقتی خواننده با افکار و سبک آن، که از دم
گرمشان بوی اس و آدمیت بشام میرسد آشنا شد، از نفسش صبح میدهد
و از قلمش مشک مییرا کند کتاب، یعنی گنجینه افکار بشر، زندگی مادی
و معنوی، کوششها و جنبشها و حنك فکری و نرد عملی او با طبیعت درنده
و مست

چيست اين گنجينه عظيم كه قريبا رادر صفحات خود گنجاييده است؟
قرنهای حسته و از راه مانده، در بالین صفحه‌های کتاب سر بهاده اند،
و هر دم با آنها مراجعه شود قصه‌های خود را صمیمانه فر و میخواند.

خواندن آثار ممتاز، عطش تفکر ایجاد میکند و اقلیمهای نادر را نشان میدهد.

آثار نویسندگان و گویندگان ایران، بمنزله دریاهاى بیکران است
صمرها در آن میتوان شنا کرد.

این آثار، چون رشته‌های گهر بر گردن ادبیات جهان میدرخشد.
برای ما ایرانیان که زبانمان بزبان تازی درآمیخته، دانستن زبان
تازی ضروری است

جمال‌نفته‌ای دارد که مازود میشناسیم.

طامی عروضی در کتاب چهارمقاله درمقاله اول که ماهیت دبیری و
کیفیت دبیر کامل را شرح میدهد، پس از راهنمایی، میگوید
«اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره‌ای ندارد و از هر استاد
نکته‌ای یاد نگبرد و از هر حکیم لطیفه‌ای نشنود و از هر ادیب طرفه‌ای
اقتباس نکند پس عادت باید کرد خواندن کلام رب‌الغرة و اخبار مصطفی
و آثار صحابه و امثال عرب و کلمات عجم و مطالعه کتب سلف و مناظره
صحف خلف چون ترسل صاحب و صابی و قابوس و الفاظ حمادی و امامی
و قدامة بن جعفر و مقامات بدیع و حریری و حمید و توقیعات بلعمی و احمد
حسن ابونصر کنذری و نامه‌های محمد عبده و عبدالحمید و سیدالرؤساء و
مجالس محمد منصور و ابن عمادی و ابن السابغة العلوی و از دواوین عرب
دیوان متنبی و ابیوردی و عری و از شعر عجم اشعار رودکی و مشوی
فردوسی و مدایح منصری، هر یکی از اینها که برش مردم درصناعت خویش
نسب و حده بودند و وحید و وقت هر کاتب که این کتب دارد و مطالعه آن
فرونگدارد خاطر را تشجید کند و دماغ را متعالیه و طبع را برافروزد

وسخن را بسلاکشد و دیر بندو معروف شود اما چون قرآن داند بیک
آیتی از عهدہ ولایتی بیرون آید .

علاوه بر مطالعه آثار فوق ، دقت در آثار حافظ و سعدی و نظامی
و ناصر خسرو و علوی و عطار و سنائی و دیگر گویندگان بلند پایه ایران ،
و خواندن کلیه و تاریخ بیهقی و نوروزنامه خیام و کیمیای سعادت و عالم
آرای عباسی و ترجمه بمسی و طبری و نیز آثار نویسندگان و شاعران معروف
جهان ضروری است .

این آثار گرانمایه را که بر خاک سیاه ، روشنی صبح امید
گسترانیده است باید بدقت خواند و رنگ جهان را از دریچه چشم
گویندگانش دید

۳ - پس از خواندن هر نوشته ، باید در خود فرو رفت و
از حویث پرسید که نویسنده چه دیده و چگونه آنرا دیده است . از
کجا وارد مطلب شده ، پیکره نوشتنرا چگونه ریخته ، احساس و تفکر
خودرا چگونه بیان کرده است و فکر و بیانش چه ناتمامی و نقص دارد ،
و بطور کلی اصول هنرا چیست ؟

در این عوالمی و سخن سنجی ، گوهرهای گرانبها فراوان بچشم
میآید از خواندن آثار بدیع ، پرتوی بردل و معز میثابد که در آن نور ،
چشم خواننده روشن میشود و چیزهایی بیند که تا آنوقت در تاریکی
معناک بیدقتی و غم آلودی پنهان بوده است این مطالب در نور آن نوشته
ها جان میگیرند ، بحرکت درمیآیند و فصای دل و کانون معزرا از عطر
و لطف پر میکشد

۴ - چون ، در دماغ اسان مرکز شنیدن با مراکز دیدن و چشیدن

و نوشتن و بسودن مرتبط است ، همچنین با مرکز تکلم و خواندن و نوشتن پیوند دارد ، پس ، هتیدن سخنان فصیح و زیبا نیز قدرت سخندانی را افزون میکند

همانقدر که انس با آثار بلندوزیبا لازم است ، از خواندن آثار مبتذل باید پرهیز کرد و این کاسه‌های زهر را بر لب نگذاشت کلمات سیاه و معانی زشت و سیاق مشوش و سبک ناپسند ، کابوس روان است و تنفس در چنین هوای مسمومی اعتدال دوق را زیان دارد باید از خواندن نوشته‌هایی که رمک فحشاء دارد و ماحیلت قلب و وجدان تجاوزت میکند ، و طبیعت با بیدوقی و بی ارزشی ادبی توأم است خوددلوی کرد این نوشته‌ها عمق فکر و درک طرافت و رنگ زیبای زندگی را نابود میسازد - برای کشور دل هیچ آفتی خطرناکتر از مطالعه آثار پست نیست

* . *

تکر در جهان، و مطالعه و از بر کردن آثار بلند و تعمق در آن، طبع راقوت میدهد و چشمه‌های زلال معنی را در دل و جان میجویشاند . اما، نخست باید باساس و منطبق زبان آساشد و ارزش کلمات و ساختن جمله‌ها را دانست و از کان سخن را شناخت و خلاصه، باید آیین نوشتن را آموخت تا بتوان افکار خود را درست و زیبا نوشت و گفت ، و خوب را از بد تمیز داد ، و از لطف و مهر آثر دیگران بر حور دار شد وقتی سخنی بلند و دلکش میخوانیم و مسحور میشویم ، عمق و زیبایی آنرا احساس میکنیم ، اما غالباً نمیدانیم که این پرتو سحر جمال ، از کدام نقطه کلام درخسپیده و

نویسنده، ایبمه افسونگری را از کدام کلمه و با چه ترکیبی آفریده است. یا وقتی اثری زشت و خسته کننده می بینیم، بیهنری و تاریکی آنرا ادراک میکنیم اما توجه نداریم که آن تیرگی پر دامنه، در دخمه کدامین کلمه یا در ترکیب کدامین کلام است. پس، باید ترازوی داشت و با آن خوبی و زشتی و سکی و مسکی سخن را سنجید. (۱)

پس، اینک چون هر سخن از جمله ها پیوند میگیرد و جمله ها از کلمات ترکیب میشود، در فصل نخستین این دفتر، کلمه و چگونگی و طرز انتخاب آنرا مختصرا بار میگوئیم، و در فصلی دیگر، از کان سخن را که موضوع و طرح و اسبجام و سیاق سخن است بیان میکنیم و همیشه در این مطالعه، منطق طبیعت راهمای ماست و گوش بسرود او داریم.



اگر این خدمت ناچیز خواننده‌ای را مفید افتد، نویسنده پاداشی بسرا یافته است

(۱) - اما، نوآموزان باید فقط مطالبی را که فکر میکنند، بر حسب ذوق خود بطور طبیعی، ساده و روشن بنویسند. این عمل را بمثابة راه رفتن طفل دانسته‌اند که باید بر حسب طبیعت حرکت کند تا دست و پایش نیرومند و استوار گردد و هر بی باید فقط از کج رفتن او جلوگیری نماید نه اینکه با گفتن اصول و قواعد، مغز بوس و ساده‌اش را خسته سازد و دوقش را بکشد